

# فلسفه اگر این می شود

درباره وجود فلسفی «ماتریسم»

توماس وارنر

در سال های اخیر یکی از سویه های رشد فلسفه فلیچ پر مایه تر شدن تفسیر فلسفی از فلیچ است. این رشد به روش های گوناگون قابل متجس است. کتاب هایی چون «متالیزیک» گاوچران ها، اخلاق و مرگ در فلیچ های وسترن نوشته پیترو فرنجی، «جلوه های از فضیلت در فلیچ» در مد پسنده نوشته ژوزف کوپر و کتاب «زوج های نامشابه» فلیچ های عاشقانه به مثابه نقدی اجتماعی و کتاب های دیگری که به همین اندازه پراهمیت هستند نشان می دهند که فلاسفه با پاسداری فزاینده به فلیچ همچون روشی برای فلسفه پروری روی می آورند و فلیچ را به مثابه ابزار غنابخشیدن به بحث های فلسفی فر مورد اخلاق، اجتماع و حتی مسائل متالیزیک می دانند یا وجود این گرایش، فر این باره که چه چیزی این روندها را موجه جلوه می دهد و چگونه فلیچ ها می توانند محتوایی فلسفی داشته باشند، بحث های اندکی در گرفته. گر چه فلیسو فانی مانند استثنای کاول و یان ژلوی در سال ۱۹۷۱ به این موضوع پرداختند اما این موضوعی نیست که بتواند توجه دائمی فلاسفه را در حوزه سنتی ژنابای شناسی به خود مشغول کند زیرا در این حوزه مسائل دیگری هست که نفوذ و جذابیت بیشتری دارند. با افزایش تعداد کتاب ها و مقالاتی که فلیچ و فلسفه را به هم مربوط می کنند، باید از روابط ممکن میان این دو حوزه تولید فکری، شناخت بهتری به دست آوریم.

مشخص است که نمی توان در یک مقاله به طور کامل فر باره همه مباحث این حوزه سخن گفت. به همین دلیل، در این مقاله با تکیه بر فلیچ «ماتریسم» در ابتدا بر این موضوع متمرکز می شویم که چه روشی کج در دسترس ترین و مافلسفه ترین برای این است که فلیچ و فلسفه را به هم می آمیزد؟ قطعاً این راه همان جایی است که فلیچ ادعا می کند نظری فلسفی را به کتب بر می کشد.

میلن فلیچ و فلسفه نسبت به نخست این که این گزینه چیزی را که می خواهیم به نام فلسفه یعنی روش فلسفی را مفروض می گیریم. پس نقش می کلامی اینام به فلیچ نیست می دهد که همان به تصویر کشیدن اندیشه فلسفی به منزله هدف فلسفی فلیچ است. به علاوه این گزینه، نقشی معین به فلسف فلیچ نسبت می نهد. کار او آن است که خواننده را به جایی برساند تا هر گ کند که فلیچ همان اندیشه های را به تصویر می کشد که او مدعی است.

آیا فلسفه را می توان روی پرده نشان داد؟ طرح سوال بدین شیوه ویژگی متمایز فلیچ را از آن جهت برجسته می کند که به فلیچ توانایی فلسفی کردن مسائل را می دهد برای طرح این موضوع، سوالی مطرح می شود که هم به فلیچ و هم به فلسفه و هم به جوهر بودن فرضی و دو جانبه این دو مربوط می شود. می خواهیم بدانیم که اگر اساساً امکان پذیر باشد، فلسفه چه چیزی است که اجازه می دهد فلسفه بر روی پرده نمایش فر آید و فر فلیچ چه چیزی است که اجازه می دهد موضوعی بیخود گفتاری و مکتوب بر روی پرده به تصویر کشیده شود؟

این سوال چندان مختصر نیست پس اجازه دهید. آن را به دو سوال دیگر که تقریباً مشابه هستند مربوط کنیم یکی از این سوالات به مساله استعاره و تأویل بازمی گردد. فلسفه و نظریه پردازان ادبی، دل نگران این سوال هستند که آیا استعاره تأویل پذیر است؟ آیا چیزی برای تفسیر معنای آن از دست نرفته است؟ روشی در دین عشق چنانچه فر نمایشنامه معروف، شکسپیر می گوید: «زیبایی استعاره و تأویل کنیم و بدین وسیله معنای آن را بکوییم. مثلاً می توایم بگوییم که روشی، مقایسه ای میان زوئیلت و خورشید برقرار کرده و بدان گونه که خورشید مرکز منظومه شمسی است، زوئیلت هم محور زندگی روشنی است یا چنانچه که خورشید جبهه اش را به سمت زمین می زند، روشنی چنانچه است اما وقتی کوکبش می کنیم تا استعاره روشنی را تأویل کنیم متوجه می شویم که تأویل او منظر گوناگونی، با مسوالت متعلق است. برای فهمیدن استعاره می باید به هوسوئی های بین دو موجودی که از آنها سخن به میان آمده بیندیشیم. به تفسیری در خور دست باییم به کمک تأویل می توایم این کار را انجام دهیم. اما این کار تنها به تلفیق

خاصی ما جز می شود که روشی به استعاره آن اندیشه اما چیزهای بسیاری که در استعاره باقی مانده تا گفته بر جای می ماند. به همین دلیل، وقتی کسی تأویل را می خواند، مغفولت از روشی است که استعاره را می خواند این دو معنی کلامی یکسان نیستند.

می خواهیم ببینیم آیا نباید مسائلی را که در مورد روشی گذاشتن موضوعی فلسفی وجود داشته باشد؟ آیا ختمی که در متون فلسفی وجود دارند نمایش دهنده آنها موجب حفظ معنای آنها هم می شود؟ یا برای این که استعاره عمل را به دست بگیریم، آیا چیزی مخصوصی در نسخه نمایشی دعوی فلسفی وجود دارد که آن را از نسخه مکتوبی آن متمایز کند؟ یا شاید بدان گونه که احتمالاً هالزین هم فرض کرده فلیچ و فلسفه مکتوب به سادگی روش های هستند که به تفکر انتقادی فلیچ می بخشند.

این تکراری ها به تکراری عمومی تری اشاره می شوند. که بیشتر فلاسفه نسبت به امکان خوب اجرا کردن فلسفه پروری پرده دارند. شاید فلاسفه آسوده خاطر هستند که این که فر فلیچ، اندیشه های فلسفی هستند. جیسو جان نمایش داده می شود اما قطعاً نسبت به ادعای پیش از این برآورده شده خواهند شد. با این ادعا که با رسانه فلیچ می توان حقیقتاً به فلسفه تحقق بخشید.

دلیل کم گوئی در مورد توانایی فلسفی فلیچ این است که از فلسفه است که بر اساس آن استدلال، روش اصلی در گفتار فلسفی است معنی پیتون (کمدین) کلاسی می توایم بیرون فر یک بر نامه معروف به نام «هنر نگاه استلال» می گوید استلال یعنی چندتا جمله پشت سر هم که باید یک عبارت رو بسازد و نتایجش بین هم برآوردن معلوم نشده استلال به عنوان روشی فلسفی تلاش می کند تا بر اساس فواید منطقی از مجموعه ای از عبارات معلوم گزارهای منطقی بیرون بکشد. مثال معروف این مطالبه کتاب «اخلاق» اسپینوزا است: «مساخره کتاب با نظریه اصول موضوعه و فلیچ های منطقی مثل یک کتاب خنده شکل می گیرد و مطالب اصلی فلسفه اسپینوزا از آنها بیرون می آید دیگر کسی نمی خواند با قدرت استدلال اسپینوزا را قیلت کند اما هنوز هم بسیاری معتقدند که استلال منطقی تنها روش تفکر فلسفی است.

فرضی متخصصان می گویند چنین تصویری از

فلسفه روش فلسفی می جهت محدود است به سخن می شود اثر فلاسفه برجسته را چه در فلسفه فارابی و چه در فلسفه تحلیلی به استدلال های استقرایی فرو کاسته آنها اعلان می کنند که تقلیل فلسفه به استدلال پروری مافلسفه نشانه بزرگی است.

اگر ما توصیف فلیچ را از فلسفه تحت عنوان شکلی از تفکر انتقادی ببینیم، می توایم بگوییم که هدف فلسفه این است که عادت و باورهای ما را بر هم زند. تا آنها را با این محکم تر و آگاه تر بنا کند. اما این بدین معنایست که تنها یک شیوه برای چنین هدفی وجود دارد. در حقیقت بدین منظور تکنیک های گوناگونی بسیار متنوعی در کنار استدلال استقرایی قرار می گیرند. این جایی خواهد بود که برای یکی از آنها تمرکز کنیم. «آزمون تفکر» در آزمون تفکر، خواننده آموزش می بیند تا به امکان فکر کند که پیش از این به آن توجه نکرده بوده فلسفی که غالباً از عادت و باورهای روزمره او به سبب فاصله دارد هنگامی که این امکان به عنوان یک امکان واقعی مطرح می شود خواننده با این پرسش روبه رو خواهد شد که چه چیزی به باورهای عادی او نسبت به امکانی که در آزمون تفکر پیش رویش گذشت، تمساحر جان می بخشد.

بگذارید به یکی از این آزمون های فکری نکلی بپردازیم. این مثال را کوییم مطرح می کند تا خواننده گفتار را نسبت به شکسپیر و هنر ترجمه معتقد کند. او از نامی خواهد موفقی را تصور کنیم که در آن یک نظریه شناس با فلیچانی نشانده مواجه می شود. کویان با طرح این مثال فرضی است استدلال خود را پیش می برد.

وجود همین عنصر در استدلال فلسفی باعث می شود تا بپذیریم که فلیچ هم می تواند به شکلی متداوله اندیشه های رایج رسم کننده به همین دلیل حداقل به این شیوه می توایم متعلق کنیم که فلیچ هم می تواند فلسفی باشد.

برای همسوز کردن راه این است استدلال به یکی از معروف ترین آزمون های فکری در تاریخ فلسفه غرب: شکسپیر می اندازد حد اضطرار همین که هر فر کویان تأمل در گذر پس از آن نشان خواهد داد که فلیچ چگونه از روشی فکری را به نمایش می گذارد و به نظر من بدین معنی لازم است که فلیچ را نوعی فلسفه پروری حقیقی بدانیم.

به نظر می رسد تمرکز بر تفسیری روشن و ساده به دلایلی چند روش ترین گزینه برای فهم از فلیچ.

